



بسم الله الرحمن الرحيم

از همهمی برادران و خواهرانی که افتخار خدمتگزاری به خانواده‌های شهدا را پذیرفته‌اند و این را برای خودشان یک انجام وظیفه‌ی انقلابی دانسته‌اند و دنبال کرده‌اند، شخصا صمیمانه متشکرم و دعا می‌کنم که خدای متعال کمکشان کند و توفیقشان بدهد.

بنای بنیاد شهید، از آغاز بر یک درک انقلابی از حوادث جاری جامعه‌ی ما بود. اگر انقلاب، زنده و فعال و در صحنه و عرصه‌ی سازندگی انقلابی و حقیقی نباشد و در مقابل دشمن، چهره‌ی جدی و مصممی نداشته باشد، شهیدش کجا بود، تا بنیاد شهید بخواهد. فرض بنیاد شهید، فرض حیات انقلاب است و با همین دید هم باید به بنیاد شهید نگاه کنند؛ هم کسانی که از بیرون نگاه می‌کنند و هم بخصوص کسانی که خودشان را زیر بار سنگین این کار عظیم درگیر و مشغول کرده‌اند و وظیفه را در این تشخیص داده‌اند، که تشخیص خوب و مبارکی هم هست. امیدواریم که خدای متعال زحماتتان را ارج بگذارد و اجر بدهد و شماها را توفیق دهد، تا بتوانید راه را هرچه بهتر و درست‌تر و دقیق‌تر ببینید.

در باب بنیاد شهید، آنچه که من همیشه از سابق به آن توجه داشته‌ام و نگرانش هستم و در پیامهایی که گاهی در این هفت، هشت، ده سال اخیر در سالگردهای بنیاد و مناسبت‌های مختلف داده‌ام، یا به بعضی از مسؤولان بنیاد - آقای کرویی و بقیه‌ی آقایانی که گاهی با من ملاقات داشته‌اند - یا در اجتماعاتی که گاهی جمعیت‌های بنیاد آمده‌اند، گفته‌ام، این است که سروکار بنیاد شهید، با یک مجموعه‌ی انسانی ظریف و حساس است. این نهاد، با کمیته‌ی امداد و بنیاد مستضعفان و جانبازان فرق می‌کند؛ اگرچه جنبه‌ی جانبازان بنیاد مستضعفان تقریباً همین‌طور است.

شما با مجموعه‌ی روبه‌رو هستید که در اخلاص و وفا و ایمان و عمل صالحان - یعنی همین ملاک‌های اصلی که ما در اختیار داریم - هیچ شکی نیست. اگر هم تردیدی باشد که فلان خانواده، آیا همان اخلاص اول را دارند یا نه، ما باید به خودمان مراجعه کنیم و سؤال نماییم که به چه علتی این‌طور شده است؟ والا آن خانواده‌ی که فرزندش را به میدان شهادت می‌فرستد و صبر می‌کند و سرش را بالا می‌گیرد و افتخار می‌کند، یا آن زنی که شوهرش می‌رود و افتخار می‌کند، یک موجود خودی انقلاب و انقلابی است؛ در این نباید بحثی داشت. از طرفی، انسان هم است؛ یعنی ظرافت‌های یک انسان و توقعات و ارزش‌های یک خانواده‌ی شهید هم در او هست. این سه چیز است که هر کدام به تنهایی، رعایت‌هایی را ایجاب می‌کند. یعنی یک مجموعه‌ی انسانی است که به خودی خود، رعایت‌هایی را لازم دارد؛ مجموعه‌ی که به دلیلی، توقع درستی دارند؛ مجموعه‌ی که به دلیل روشن و برهانی، اخلاصشان ثابت شده است. ببینید، چه قدر کار شماها سخت است.

این که ایشان مسایل فرهنگی را می‌گویند، اینها همان حرف‌هایی است که خود من مکرر به شما گفته‌ام. کار شما، بیش از آنچه که عملی و فیزیکی و محسوس باشد، کار فرهنگی است. من یک وقت گفتم، اگر بنیاد شهید، جسم و روح را معادل می‌داند، باید نصف امکاناتش را در اختیار روح - یعنی کار فرهنگی - بگذارد. البته کار فرهنگی، فقط درس دادن و گفتن نیست. گاهی شما به دست یک نفر قرصی می‌دهید، یا در دهان کسی لقمه‌ی می‌گذارید. این کار، فرهنگی است. وقتی که صحبت از کار فرهنگی می‌شود، ذهنتان فوراً به سمت مجله و روزنامه و امثال اینها نرود. نه، کار این خانم هم فرهنگی است. کاری که ایشان در بیمارستان می‌کنند، به نظر من خیلی اوقات، حتی ممکن است فرهنگی‌تر از کتابی باشد که ما به دست یک نفر می‌دهیم.

کار فرهنگی را درست لخت کنیم و بفهمیم یعنی چه. کار فرهنگی، آن چیزی نیست که لباس فرهنگی دارد. لباس فرهنگی، یعنی نوشته و کاغذ و قلم و امثال اینها. این، فرهنگ می‌شود؛ اما کار فرهنگی نیست. کار فرهنگی، یعنی روح فرهنگی در آن باشد، یک حرکت فرهنگی باشد، رشد بدهد و فعل و انفعال را در ذهن و مغز و جان و عواطف



انسان به وجود آورد. اگر شما مدرسه درست کردید، ولی این مدرسه در روح کودکی که هدف و آماج کار تبلیغی شماست، اثر مثبت نگذاشت، این کار چیست؟ می‌توانید ادعا کنید که کار فرهنگی است؟ نه، این، ضد کار فرهنگی است. می‌خواهم حساسیت قضیه را توجه بکنید.

این آمارها ما را خوشحال می‌کند. من با خانواده‌های شهدا ارتباط نزدیک دارم. گاهی یکی از آنها می‌گوید که من فلان جا رفتم، فلان کمک به من شد. واقعا تمام وجود انسان، از این که خانواده‌ی شهیدی خوشحال و راضی باشند، احساس لذت می‌کند. همین که خانواده‌ی اعلام رضایت می‌کند، مثل این که انسان وارد بهشت شده است؛ اصلا هدف را پیدا می‌کند. بنابراین، هر آمار و رقم شما که یک ذره بالا و پایین برود، تأثیرگذارنده است؛ منتها می‌خواهم شما به عنوان برادر مسؤول توجه بکنید که این آمارها همه چیز نیست. اینها جسم است و روحی دارد؛ مواظب آن روحش باشید. آن روحش این است که شما در دانشگاه شاهد، یا در مدرسه‌ی شاهد، حرکت و برخوردتان طوری باشد که آن هدف شما - که عبارت از جامعه‌ی کودک شهیدزاده است - از لحاظ تصورات و افکار و آرزوها و عواطف و احساسات، در آن جهتی حرکت کند که شما می‌خواهید. یعنی یک ترازو در دستتان باشد و دایم بسنجید.

شما برای جهت روانشناسی که ما گفتیم، یک واحد روانشناسی تشکیل دادید، که کار خوبی است و اگر خوب کار بکنند، کار موافقی است؛ اما این را باید به آقای رحیمیان و به خود آقای کروی عرض بکنم که به سراغ این بروید که در آمارگیری‌های حقیقی و بدبینانه و سخت‌گیرانه‌ی نسبت به خود، واکنش کارهای خودتان را ببینید. ... دو، سه نکته‌ی مهم هست که در جهت همین عرایض مطرح می‌کنم:

اولا، خانواده‌ی شهید نباید کارمند بشود. شما می‌فرمایید که ما قبلا این قدر حقوق می‌دادیم؛ حالا که تورم زیاد شده و این حقوق به جایی از آنها نمی‌رسد، باید مثلا بیشتر بدهیم. گویی که ما از یک عده حقوق‌بگیر رسمی حرف می‌زنیم. به نظر نمی‌رسد که این روش، خیلی موفق باشد. این حقوق‌بگیری، چه قدر مثبت است؟ برای این خانواده، چه کاری خوب است که انجام بشود؟ نمی‌شود فکر کرد و بررسی نمود؟ شاید این هم جزو وظایف همین سازمان شما باشد. بررسی کنید، آیا می‌شود برای حقوق دادن به خانواده، جایگزین پیدا کرد؟

البته حقوق دادن، از یک نظر، برای او و برای ما آسانترین کارهاست؛ ولی معلوم نیست که بهترین کارها باشد. آسانترین، گاهی بهترین است و گاهی هم نه. شاید بشود کارهای بهتری کرد. مثلا به یک نفر، به قدر حقوق ده ماهش را بدهیم، تا سرمایه‌ی درست کند و راه بیفتد.

در ذهنم هست که سابقها صحبت بود که برای خانواده‌های شاهد، سرمایه‌گذاری بشود. خیلی خوب، یک سرمایه‌گذاری بشود و خودشان، اداره‌ی امور خودشان را به عهده بگیرند و دیگر بنیاد شهید نخواهد تا آخر، مرتب حقوق بدهد. این حقوق، بعد از چند سالی، چیز ثابتی می‌شود و یک ذره از گوشه‌اش نمی‌شود زد و تورم هم بالا می‌رود. من نمی‌دانم که اصل این قضیه، چه قدر بررسی شده است. ...

یکی از آقایان به نکته‌ی اشاره کردند که حرف بسیار درستی است. گفتند ماها واقعا خدمتگزاران خانواده‌ی شهداییم. این روحیه و احساس خدمتگزاری، باید ان شاء الله در تمام سلسله مراتب این بنیاد تقویت بشود. یعنی این حالت هرگز پیش نیاید که در جایی، فرضا مسؤول بنیاد شهیدی، مثل صاحبخانه‌ی رفتار کند که افرادی به او مراجعه می‌کنند و کاسه‌ی می‌آورند که برایشان یک ملاقه آش بریزد! همه مثل انبارداری باشند که صاحب اموال به دست یک نفر حواله داده و گفته است، برو این کالا را بگیر. در این جا، انباردار نمی‌تواند بگوید چرا زیاد شدید، چرا خیلی آمدید. در حقیقت، شما که انباردار هستید، برای همین کار در آن جا ایستاده‌اید، تا بیایند و شما تحویل بدهید و بروند. باید واقعا این روحیه حاکم باشد، تا ما بتوانیم با خانواده‌های شهدا، با همان ارج و منزلت شهادت برخورد کنیم. ...

علی‌ای حال، به نظر من، بنیاد شهید، یکی از برکات انقلاب و یکی از نشانه‌های حقانیت انقلاب و امام (رضوان الله تعالی علیه) است. ایشان از همان اول، به این مسأله توجه کردند و اهمیت دادند و ما می‌دیدیم که چه طور نسبت به مسأله‌ی شهدا و خانواده‌های شهدا حساسند و نسبت به بنیادی که امور آنها را به عهده می‌گیرد، علاقه‌مند و مهمت هستند.



امیدواریم که ان شاءالله خداوند توفیق دهد و روح آن بزرگوار به شما کمک کند، تا این حرکت بسیار باارزش را تعقیب بکنید و خدمت بزرگی که به عهده‌ی شما و همه‌ی ماست، در حقیقت بخوبی انجام بدهیم. من مجدداً از همه‌ی شما برادران و از خواهر عزیزمان، به خاطر زحماتی که می‌کشید، تشکر می‌کنم و امیدوارم که فردایمان ان شاءالله بهتر از امروز و دیروزمان باشد.  
والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته